



تذکر:

من آنقدر در خود فرو رفته ام که اگر "سیمای شغنان دو ساله شد" دوست خیلی عزیزم استاد علی بیک سالک را نمیدیدم و نمیخواندم، اصلاً نمیدانستم که "سیمای شغنان" چه وقت تولد شده و اکنون چند ساله است؟ آقای سالک ممنون از شما بخاطر این تداعی و این معلومات خوب. در واقعیت، در پهلوی این تجلیل با صفا، مقاله شما تحرکات دیگری را نیز به بار آورد، و این در حالیست که شما در مقاله خویش بخشهای مختلف فعالیت "سیمای" را بررسی نموده اید و از دستاوردهای آن، گوشه گوشه را مثال زده اید. در این مثال زنی ها، من بار دیگر بخود آمدم و مطالبی را که قبلاً به ارتباط آخرین مقاله دوست ما نوروز علی ثابتی نگاشته بودم و در آرشیف یادداشتهایم نگهداشته بودم، اینک ناگزیرم آن را به پاس آن همه لطف شما، تا آنجا که نگاشته اید: "یقین فعالیت عده ای از قلم بدستان و زبان شناسان این عرصه از قبیل محترم نصرالدین (پیکار)، محترم نوروز علی (ثابتی)، محترم علیشاه (صبار)، محترم نورعلی (دوست)، محترم مذهب شاه (ظهوری) و محترم خوش نظر (پامیرزاد) قابل قدرو تمجید بوده است."، و به تجلیل از دومین سالگرد "سیمای شغنان" بخدمت مدیر سایت، آقای سرور ارکان و سایر خواننده ها بفرستم.

مدتها پیش زمانی که مقاله اخیر آقای ثابتی نشر شد، دست بکار شدم و خواستم تا در مورد مقاله مذکور یادداشتهایی داشته باشم، البته نه بخاطر نشر، و مطمئن بودم که حتماً دوستان ما این بحث را دنبال خواهند نمود که جمعاً از آن سود خواهیم جست، ولی اکنون که اکنون است هنوز کسی واکنش خود را در مورد آن تبارز ن داده است؛ این از دو حالت خالی نیست: یکی اینکه، صاحب نظران ما کلاً آخرین تصورات آقای ثابتی را تأیید نموده اند و دیگر حرفی برای گفتن باقی نمانده است. و دوم اینکه ممکن دوستان ما دیگر از چنین حرفهای تکراری خسته شده باشند و کاملاً حالت بیتفاوتی را در قبال این امر تاریخی-زبانی اختیار نموده اند و اصلاً دیگر نمیخواهند درباره "زبان شغنانی" گفتگو نمایند. ولی لاف، آقایی که گاهی در باره زبان شغنانی قلم زده اند و همواره کوشیده اند که حرف شان حرف آخری باشد، باید زبان میگویند و چیز ناچیزی از کارهایشان چه در نصاب تعلیمی و چه در دیگر جاها به نفع میگردند، و اگر حرف جدی برای مناظره در مورد نظریات این "سه یار دبستانی" نمیداشتند، در آنصورت با یک تأیید جانانه به گروه سه میبوستند تا لافل یکطرف وزنه، قوت پیدا میکرد و دیگران نیز در پی آن میرفتند. منظورم از "سه یار دبستانی"؛ آقایان نور علی دوست، نصرالدین پیکار و نوروز علی ثابتی است، که مقاله اخیر آقای ثابتی مشحون از کلام ایشان بود.

بنا، به این نتیجه رسیدم که بخاطر دوام این گفتمان – که نباید قطع شود – خواستم یادداشتهای خود را که بعد از مطالعه مقاله دوست ما، رقم یافته است به نشر برسانم، تا یکبار دیگر حرفهای تکراری ما در اذهان دوستان تداعی شود و احتمالاً سبب ایجاد و بروز تصورات و افکار جدیدی گردد که تا اکنون ناگفته باقیمانده است، و یا کم از کم، در مقابل آرزوهای نیک و دایمی اهل آن دیار باز هم حرکتی کرده و تکانی خورده باشیم. اینک یادداشتهایم را در زیر تاجانی که مقدور بود روی هم انبار کردم و به خواننده ها میفرستم.

"دومین سالگرد سیمای شغنان به همه دوستان و خواننده ها و مدیر مسؤول آن مبارک!"

سه شنبه، 3 اسد، 1391 خورشیدی

تداعی مقالات گذشته

تلاشهای بی امان دوستان ما که تا اکنون در مورد زبان مادری خویش، بخرچ داده و قدمهایی را که بخاطر رشد و گسترش آن به پیش برداشته اند، درخور ارجحنداری است، و در عین حال من حق آن را ندارم و در موقفی هم نیستم تا از ایشان سپاسگذاری نمایم، ولی از اینکه از دانش شان خلیبیا – مستقیم یا غیرمستقیم – استفاده نموده ام، از آن، تا بن آسمان ممنوم. تعدادی از یاران ما، از توقف کوتاه مدت این گفتمانها، متأثر شده و آن را حمل بر بیتفاوتی قلم به دستان نموده اند. از جانب دیگر، آقای نوروز علی ثابتی در مورد گله دوستان، در مقاله اخیر خویش، دلایل خوبی را عرضه کرده که من از آن حظ بردم، و اینجا دیگر نیازی نیست تا بیشتر وقت خواننده را روی تکرار این دلایل، بر باد دهم.

منتها، یادآوردنی است که اشارات مسلسل قاضی صاحب نیرو، دوستان را بار بار بکار میاندازد، و نوشته های فراموش شده را بیاد شان می آورد که مقاله اخیر ثابتی نیز پاسخی است به آن. در واقع این اشارات، تحرکی نیز پنداشته میشود تا بار دیگر گفته ها از سر گرفته شود. اما من به این باورم و آرزومندم که اینبار، باید نوشته ها با کرنشها توأم باشد تا مجال خوبتری برای تفاهم، همگونی و هماهنگی بوجود آید. من در گذشته ها خیلی مایل بوده ام که هر یک از مقاله های دوستان را خوب بخوانم و از هر کدام بهره بگیرم، ولی معلوم است که در این راه کامیابی نصیبم نشد، زیرا، خوشبختانه مقالات آنقدر بسرعت و با کمیت بالا عرضه میگردید که برای خواندن و تعقیب آن مجال بیشتری و امکانات خوبتری میسر نشد تا از آن همه نوشته ها، خوب سود برده شود.

اخیراً، فرصتی که دست داد، توانستم از روی مقاله ثابتی عبور نمایم، این مقاله در واقع تداعیگر کارهای گذشته است، در فرصت بعدی و با توان جدیدتر. من به این مقاله خیلی توجه نموده ام و کوشیدم تا همه آن را بخوانم. اگر چه زمانی بود که تصمیم داشتم؛ تا گپ بر گپ ثابتی از زبان نکشم، و از دور نظاره گر باشم، مگر نمیشد بیش از این بغض گلویم را بی مجرا بگذارم، آنهم در حالی است که دوستان دیگر، آقای ثابتی را خیلی در انتظار گذاشته اند. بهر حال، در جریان خوانش مقاله، به بعضی ملحوظاتی مواجه شدم که نباید مفت از آن میگذشتم، و تصمیم گرفتم تا چیزهایی را یادداشت نمایم و بر، داشته های خود بار دیگر فکر کنم، و امیدوارم همه شاملین در قضیه الفبای شغنانی، با شیوه خود شان انعطاف نشان دهند. عمدتاً بحث این مقاله باز هم روی ترتیب الفبا و یکی دوسه موردی هم، روی املا نویسی در زبان شغنانی است. خوشبختانه، الفبای ما روز تا روز تکمیل میشود و به تفاهم همگانی نیز نزدیکتر، ولی خیلی خوشبینانه خواهد بود که بگویم؛ بزودی دوستان، یکدیگر را خواهند پذیرفت.

من در اینجا میکوشم تا به بهانه مروری بر مقاله اخیر ثابتی، حرفهایم را در دو بخش؛ "الفبا" و "املا"ی زبان شغنانی پی بگیرم، این بدان معنا است، که گویا آخرین استدلال و امکان و یا نظریاتم را عرضه خواهم نمود، که در آینده، بیشتر از آن چیزی را در چانه، برای نوشتن و گفتن نخواهم داشت، مگر اینکه مطالعات و تجارب جانانه تری ما را قوت ببخشد و حمایه نماید:

1 - در بخش الفبا، احساس میکنم به استثنای چند حرف جنجالی، که در زیر از آنها یاد خواهم نمود، متباقی راه حل خود را یافته است که امیدوارم، بعد از این باعث ضیاع وقت دوستان نخواهد شد. حروفی را که فکر میکنم کم از کم از نظر من جنجالی است، به آن اشاره نموده و نظریاتم را با آن توأم میکنم:

ث: حرف عربی است که فراوان در زبانهای فارسی دری، پشتو، اردو، سندی و سایر زبانهایی که از حروف عربی استفاده میکنند، بکار گرفته میشود. تاجانی که من بخاطر دارم، در گذشته ها دوستان شغنانی ما وقتی- بطور مثال - برای حرف اول واژه *Theer* شغنانی که معنی آن به فارسی، "خاکستر" است، حرفی را در زبان شغنانی میخواستند استخراج نمایند، از همین حرف "ث" عربی کار میگرفتند، منتها با اضافه نمودن یک نقطه دیگر بر آن (ث). ولی در سالهای اخیر وقتی که دوست ما، سرمحقق خیر محمد حیدری، که مسوول شعبه زبانهای پامیری در آکادمی علوم افغانستان است، روی زبان شغنانی و الفبای آن کار میکرد، و دستور (گرامر) زبان شغنانی را هم تدوین نموده، نوشته است که چون حرف "ث" با همین تلفظی که در زبان عربی دارد، با عین تلفظ ما میتوانیم از آن در زبان شغنانی استفاده نماییم و برای استخراج حرف دیگری ضرورت نیست. ایشان این نظر خود را - فراری که خودش گفته - از یک زبانشناس روسی، پروفیسور ا. ل. گریونبرگ، برگرفته است، و بعد این حرف را صرف با یک تلفظ آن بر دیارتمنت پامیری نصاب تعلیمی وزارت معارف تحمیل نموده، و آقایان خوش نظر پامیرزاد و خوش نظر بیکزاد نیز از وی تابعیت نمودند. دلایلی را که برای رد این طرز تفکر، ثابتی عرضه داشته است، من نیز به آن پای بندم، و به تکرار آن، وقت خواننده را ضایع نمیسازم. ما باید حرف "ث" را بجای "ث" در زبان شغنانی در جاهانی که نیاز است، بکار بگیریم. دلایل فراوانی برای این کار وجود داشت که همه در جریان جروبجتهای سابق گفته شده است. گذشته از آن، فکر میکنم بدون این دو دوست ما، دیگر کسی از این طرح دانشمند اوکراینی حمایه و پشتیبانی نمیکند. اگر بهانه اینست که ما تلفظ عربی و شغنانی را همگون بسازیم، دوستانی که عربی میدانند، باید در مورد تلفظ حرف "ص" نیز فکر کنند که در عربی خیلی نزدیک و حتی شبیه به حرف "ث" تلفظ میشود، پس با حرف "ص" چه برخوردی را در زبان شغنانی باید نمود؟

و اگر قرار باشد که حرف "ث"، با عین تلفظ عربی در زبان شغنانی بکار گرفته شود، در آن صورت تلفظ دری و پشتوی این حرف، در زبان شغنانی محو خواهد شد و ما عملاً "ث" فارسی و پشتو را از کار انداخته ایم، و کلماتی که با حرف "ث" در زبانهای دری و پشتو و حتی شغنانی کاربرد دارد، خاصاً اسمهای خاص و نام اشخاص، آنها را هم از بین برده ایم، و اگر نه، پس در جملات و کلماتی که حرف "ث" بکار رفته است، آن را چگونه تلفظ خواهیم نمود؟ مثلاً: "این معادله را به ثبوت برسانید"، یا: "احمد حارث"، "نور"، "تابتی" و غیره. بنأ اگر این شیوه را بکار ببندیم، در آنصورت تمام حروف عربی را باید از زبان شغنانی محو کنیم و به آن توجهی نداشته باشیم، که این کار از امکان بسیار بدور است.

در عین زمان، آقای نورعلی دوست نیز، در مقاله نشر شده خودش - تا جایی که من بخاطر دارم - شکل دیگری را برای این حرف قایل شده است و آن "ت"ی پشتو بود - که اخیراً آقای میرزا محمد عربزاده در یکی از شعرهایش از این حرف کار گرفته است - که بعداً فکر میکنم در گفتنمان سه نفره بی، که با آقای پیکار و ثابتی احتمالاً از راه دور داشته اند، در مقاله اخیر ثابتی آمده که آقای دوست همین حرف "ث"ی - به اصطلاح پشتو - پندکار (که من این علامه را در رهنمود آقای ثابتی نیافتم) را ترجیح داده است. بهرحال، آنگونه ای که در بالا اشاره رفت، شکل "پندک" در واقعیت کاملاً حق انحصاری و خاص زبان پشتو بوده و اگر صرف در یک مورد از آن در زبان شغنی کار بگیریم، حتماً این "پندک" بیچاره از تنهایی میمیرد، و ما باید بخاطر این یک مورد، بسیار جنجالها را در بعدها متقبل نشویم؛ چه از لحاظ تخنیکی و چه هم از دیگر ملحوظات. "پندک" در بعضی از حروف پشتو بکار رفته که هیچ یک از آنها را ما در زبان شغنانی بکار نرفته ایم مانند: "ت، د، ر، گ" و غیره. من احساس میکنم که ثابتی در مقاله های گذشته خویش، این طرح "دوست" را رد نموده بود، ولی میدانم اکنون چگونه و با کدام دلیلی به آن وقتی گذاشته است. بهر ترتیب، فکر میکنم این "حرف" آقای دوست باید بار دیگر مورد غور و مذاقه قرار بگیرد، چه در شکل "ت" و چه هم در شکل "ث" پندکار آن. در اینجا، آسان نویسی این حرف را با قلم دست نیز از نظر نمایاندازیم؛ زمانی که "ث" را مینویسیم، بعد از بنده اصلی حرف، قلم به بالا حرکت میکند و سه نقطه آن را بر جا میگذارد، و در همان زمان میتوانیم یک نقطه دیگر را هم بدون ضیاع وقت اضافه کنیم و حرف "ث" را بوجود بیاوریم. مگر وقتی خواسته باشیم از "ث" پندکی دار کار بگیریم، ناگزیر قلم ما، هم بالا میبود و هم پایین، که این روند به آسان نگاری و زود نویسی ما صدمه میزند.

ذ: این حرف نیز اخیراً از طریق دیارتمنت پامیری وزارت معارف، مانند "ث" مشکل برانگیز شده است، در حالی که در گذشته ها، دوستان ما در نوشتجات غیر رسمی خویش از این حرف بشکل "ذ" استفاده میکردند. تعداد پیروان این تصور، که - بگونه نمونه - واژه شغنانی *Theed* که معنی پاروب ... را میدهد، حرف اول آن باید همین "ذ" عربی باشد، باز هم تنها همین دو دوست ما هستند؛ یعنی حیدری و پامیرزاد. سرنوشت این دو حرف، از لحاظ تحقیق و بکاری گیری، همسان است. در حالیکه اکثریت مطلق شغنانی زبانها آن را با حرف "ذ" بکار میبرند، که در این مورد نیز بررسیها همینقدر امکان دارد. تنها تفاوتی که با آقای مذهب شاه ظهوری وجود دارد اینست؛ ظهوری صاحب سه نقطه این حرف را مانند دیگران در بالای بنده اصلی حرف جای میدهد (ذ)، با این فرق که دیگران، دو نقطه را پهلو به پهلو و نقطه سوم را در بالای این دو نقطه میگذارند (ذ)، ولی ظهوری آن را بشکل سه نقطه "پ" در بالای "د" جایجا میکند، یعنی دو نقطه پهلوئی هم و نقطه سوم در زیر این دو نقطه قرار دارد. در این مورد ما به موضوع زیبایی حرف، توجه خود را مبذول داشته ایم، اگر دوستان، این دو شکل را یکبار با دستان خویش نوشته و تمرین کنند، و این هر دو قواره سه نقطه بی را در بالای "د" بگذارند و بعد خود قضاوت کنند که کدام شکل از این دو زیباتر است.

آنگونه ای که "شیخ" ما، (کریم نوجو) نیز، بر زیبا آفرینی، و سهل نگاری یا آسان نویسی حروف الفبا تأکید داشته اند، من مرجح میدانم که آن را باید در نظر بگیریم. فکر میکنم زیبایی چیزی نیست بالاتر از یک پدیده قبول شده میان مردم. در عرف زبانهایی که از حروف عربی کار میگیرند؛ در مورد حروفی که سه نقطه در بالا دارند، همواره دو نقطه را پهلوئی هم و نقطه سوم را در بالای آن دو نقطه گذاشته اند، مانند: "ث، خ، ژ، ش" و غیره. بنأ اگر ما "د" را با سه نقطه ای که ظهوری صاحب رواج داده اند، کار بگیریم، گویا در عرف، تغییر آورده ایم. همینگونه در مورد حروفی که سه نقطه در زیر دارند، دو نقطه آن را پهلو به پهلو و یک نقطه را در زیر دو نقطه گذاشته اند، که این امر نیز معمول شده در تمام این زبانها است، و بعد در اثر ممارست به یک پدیده زیبا و دارای شکل خوب

مبدل شده است، مانند: "پ، چ" و غیره. بنأ، با عدول از این قاعده، متهم به زیبا ناپسندی خواهیم شد. روی این دلیل پیشنهاد میکنم، که این شکل ("ذ") زیباتر است از "ڈ".

چیز دیگری که اینجا اشاره به آن ضروری است؛ آن تلفظ بعضی از حروف دیگر عربی قرین به "ذ" است، مانند: "ض، ظ". باز هم دوستان عربی دان ما، به آن خوبتر ملتفت خواهند شد. منظوم اینست که تلفظ عربی حروف "ض" و "ظ" نیز، خیلی شبیه به تلفظ "ذ" است؛ پس، از این حروف ذکر شده، در زبان شغنائی چگونه استفاده نماییم؟ زیرا در واژه های سجه شغنائی، ما صرف به حرف "ز" نیاز داریم. زبانشناسان عربی هم میگویند که حروف "ذ"، "ض" و "ظ" دارای عین مخرج اند.

نامها و اسمهای خاص اشیا و اشخاصی که در آن حرف "ذ" استعمال شده باشد در تلفظ آن در زبانهای دری، پشتو، اردو و غیره، بنا بر حکم حیدری و پامیری چه معامله ای باید صورت بگیرد؟ مانند: "محمد ذاکر، ذبیح الله، گذشتن، ذکر کردن، گذرانن، لذت، لذت، و غیره. گذشته از همه این استدلالها، در واقع حرف "ذ" حرف فارسی هم است، که در زبان دری هم تلفظ خود را دارد، بنأ دوستان ما نباید این عامل را نادیده بگیرند، و "افعالی" که در بالا از آن تذکر بعمل آمده، مؤید این امر است.

ع: این حرف، توسط آقای ثابتی در زبان ما استخراج و بکار گرفته شده است، و دلایلی را که در گذشته ها در مورد این حرف آورده است، ممکن در بعضی از موارد، منطقی بنظر برسد، ولی حضور مسلم و پر دامنه این "یا"ی ثابتی، در زبانهای دری و پشتو چندان منظم نبوده است، برعکس در زبان اردو با کمی تغییر به فراوانی کاربرد دارد، نه بشکلی که ثابتی آن را پیکره تراشی کرده است. در زبان اردو، قواره این حرف ("ے") خیلی ظریف، و کاملاً همسنگ با دیگر حروف اردو است و در آنجا این حرف بیگانه معلوم نمیشود؛ نه بخاطر اینکه بسیار استعمال شده است، بلکه بخاطر تراش خوب آن است. ولی ثابتی این حرف را خیلی جسیم پیکره سازی کرده و زمانی که در نوشته آورده میشود، بخوبی آشکار است که با سایر حروف خیلی ناهمخوانی دارد، که باز هم همان مقبولیت حرف مطمح نظر واقع میگردد. در پهلوی آن، "یا"ی ثابتی (ے)، گویا جاگزین حرف "ی" حیدری و پامیرزاد است. در چنین حالتی، پرسیده میشود که "یا"ی ثابتی (ے) وقتی که در شروع - احتمالاً آمده نتواند - و خاصاً در وسط کلمه بیاید، چه قواره را بخود میگیرد؟ آیا در آنصورت به "ی" حیدری مراجعه شود و از آن گار گرفته شود و یا چطور؟ خوب، فکر میکنم که این "حرف" نیز چه از لحاظ ژست و چه هم از رهگذر کاربردی نباید در میان الفبای شغنائی جای پا پیدا کند.

یادداشت: من در اینجا، حروف "ث"، "ذ"، "ڈ"، "ذ"، "ے" و "ے" را از رهنمود "تایپ الفبای زبان شغنائی... آقای نوروز علی ثابتی، از طریق آقای میرزا محمد عربزاد، در این اواخر بدست آورده ام و از آن استفاده نمودم، ولی چون کمی پیچیدگی داشت، برای جوانانی همچو من مشکل بود تا آن را بزودی یاد بگیرم، حتی حرف "یا"ی ثابتی را با وصف تمرین ممتد، باز هم به بسیار مشکل توانستم، جابجا نمایم. بدینوسیله از هردو آقایان عربزاد و ثابتی خیلی سپاسگذارم.

همچنین بيمورد خواهد بود که از رساله "الفبای زبان شغنی" آقای خیر محمد حیدری، یادی کنم که در سال 1383 خورشیدی از طریق اکادمی علوم افغانستان بچاپ رسید و فکر میکنم که در "سیمای شغنائی" نیز نشر شده است. حیدری، در این رساله شمار حروف الفبای زبان شغنائی را 44 تا تذکر داده و هریک را با تلفظ خود همان حرف، کاربرد آن در اول، مابین و آخر واژه ها با ارائه مثالها، تعریف نموده است. البته از لحاظ بنده این پروژه نواقصی هم دارد، ولی در نوع خود دارای ارزش است، که اگر در آینده ها دارای یک گروه و یا دسته زبانشناسی در زبان شغنائی باشیم، میشود که این رساله، با کمی دستکاری، همگانی تر مورد قبول واقع گردد. با آنهم انصاف باید بخرج داد که آقای حیدری از اینکه نخستین فردی است که الفبای شغنائی تدوین نموده اش را از طریق یک منبع معتبر دولتی که عبارت از اکادمی علوم باشد و از راه مطبعه بزرگ دولتی بچاپ و نشر برساند، بر همگان حق تقدم دارد، و بهمین خاطر است که میتواند حرف ماها را به دو جو نیز نخرد. در این رساله حرف "ا"، پیش از حرف "آ" خلاف معمول عربی و فارسی آمده است، بعد از "خ" حرف "خ" و به تعقیب آن "خ" ذکر شده، در شماره 36 به بعد بالاتر از چهار "و" نوشته شده که یکی از این "واو"ها بشکل "وو" آمده ولی در لباس یک "و". همچنان حرف "ی" هم به چهار گونه آمده است، یعنی: "ی، ی، ی، ی" که گویا از پشتو نسخه برداری شده باشد، در حالی که حرفهای "ی" در زبان پشتو، پنج تا است، یعنی: "ی، ی، ی، ی، ی". بهر حال، در اینجا نیز تناقضاتی وجود دارد و به امید روزی که این همه پیچیدگیها در زبان ما راه حل پیدا کند. جالب این است که در زبان عربی و فارسی دری نیز از حروف مختلف "و" و "ی" نام گرفته شده، مگر وقتی که به متون عربی و دری مراجعه شود، هیچ قواره دیگری و کاربرد دیگری از این "یا"ها و "واو"ها بچشم و گوش نمیخورد، و فقط همین علایم و حرکات عربی است که تمام تفاوتهای تلفظی را مرفوع مینماید.

چیز دیگری که بنده را واداشت تا کمی در باره اش فکر کنم، آن موضوع تلفظ و کاربرد حروف "واو" در زبانهای دری و پشتو است، نمیدانم که در پشتو و بعداً آنگونه ای که حیدری در این رساله خویش تذکر داده، نسخه برداری آن در زبان شغنائی است. در حالی که بحث "واو" زاده زبان انگلیسی است، و اگر ما در زبانهای خود به این بحث نیازی میداشتیم، باید از خود، بر آن نام میگذاشتیم، و اگر نیازی نبوده، پس چه ضرورت به کاپی گری در زبانشناسی زبانهای خودی ما است، و حیدری هم بر این بحث در رساله خویش خیلی تأکید نموده و رساله اش را از صحبت در باره "واو" و "کانسونانت" پر نموده است. ما اگر این بحث را بر حروف "صدا دار" و "بیصدا"ی زبانهای شرقی خویش، اعمال میکنیم، باید منطق خود را نیز بر اینکه کدام حرف صدادر است و کدام حرف بیصدا، و معنی "صدادر" و "بیصدا" را نیز توضیحات بیشتری بدهیم. در کتاب "دستور معاصر زبان پارسی دری"، نوشته استاد دکتر محمد حسین یمین، آمده که: "زبان جبراً تابع قوانین ساخته نمیشود، اهل یک زبان بدون مطالعه دستور آن زبان، درست سخن میگویند و زبان خود را بدون ارتکاب خطا بکار میبرند. مقصود اصلی از نوشتن دستور زبان این نیست که به گویندگان اصلی یک زبان گفتار و نگارش بیعیب را بیاموزاند یا چنان قواعدی را بر زبان تحمیل کند که مردم بهنگام گفتار و نگارش به رعایت آن مجبور و مکلف باشند." وی همچنان اضافه میکند، که: "دستور نگاران معاصر زبان را طوری که هست تشریح کرده اند نه چنانکه باید باشد. آنها نظر به تحقیقات علمی تطبیق قواعد یک زبان را بر زبان دیگر نادرست ثابت کرده اند."

همچنین الفبای تدوین شده جناب مذهب شاه ظهوری را هم دوستان در اختیار دارند که سالها قبل در شهر کراچی آن را تدوین نموده و ممکن پیشتر از آن تألیف شده باشد، که جسته و گریخته، در لای مقالات دوستان، روی آن نظر پردازی شده بود، که من نیز روی دو حرفی که در بالا ذکر شده ("ذ" و "ث")، توجه خود را به آن معطوف داشته ام.

2 - در مورد بعضی از موارد املائی نیز ضرورت به یک سلسله جر و بحث‌هایی احساس میشود که قسماً در گذشته‌ها به آن پرداخته شده است. اینجا من مجدداً بر گپهای گذشته ام صحنه میگذارم و برای توجیه آن بسیار اندک توقف میکنم، ولی پیش از همه باید گفت که من همواره در پی یک "اجماع آمت" هستم که بناچار از آن باید تابعیت نمود. با وصفی که نظریات کند و کپرم را خوش دارم که برکسی بنشیند، ولی اگر این فکر همگون، بسیج شود من دقیقاً از "رای و قیاس" خویش عقب نشینی خواهم کرد، و به آینده‌های بعد از ما چشم خواهم دوخت، تا چه قضاوتی عرضه خواهد شد.

باز هم مسئله؛ همان "کشاله" تلفظ شدن مواردی از واژه‌ها و کلمات در زبان شغنائی است. در این باره من از قبل، پیشنهاد "، ، ،" را توأم با علامه‌های "تشدید" و "جزم" عربی ارائه داشته‌ام که اکنون به اصطلاح، "فرس" شده است. من به این عقیده هستم که هیچ یک از کلمات در زبانهای عربی، دری، پشتو، اردو، سندی و دیگر زبانهای که کاربرد حروف عربی دارد، عاری از استعمال حرکات و علامات عربی نیست، این مثالها را میتوان در واژه‌های "سیر، سیر، سیر، سیر" در نظر گرفت؛ یعنی این پنج کلمه زنده، تنهای تنها با حرکتها و علامات عربی در تلفظ از هم تفکیک میشود و دیگر راهی در زبان دری برای فرق نمودن آنها از هم وجود ندارد. همچنین اگر قرار باشد که در زبان شغنائی نیز از حروف عربی استفاده شود - که مسلماً ما همین کار را میکنیم - پس نا در نظر گرفتن این "حرکات" طبعاً مشکلزا خواهد بود. در واقع این حرکات و علامات در نقش حروف "اول" در زبان انگلیسی، در زبانهای ما کار مینماید. من هنوز نمیدانم که "حرکات" و "علامات" عربی را در زبانهای خود مان چیزی معادل اولها بدانیم یا خیر؟ اما به یقین کار اولها را انجام میدهد. و آیا تفکر "اول" در زبانهای ما یک امر وارداتی است و یا اینکه در واقع به این اندیشه نیازی وجود داشته؟ فکر میکنم بجواب این پرسشها هنوز فرصت در حد ما، چندان مساعد و ضرور نیست.

بهرحال، اکنون - و یا از گذشته - دوستان ما دست به ابداعی زده و برای حل معمای "کشاله"، حروف زنده را بکار گرفته اند که آن حروف بطور عمده؛ عبارت است از: "ی، ه، و" میباشد، که من آن را "کشاله زبری، کشاله زبری، کشاله پیشی" نامگذاری میکنم، و اگر روزی مجبور شوم که از "رای و قیاس" خود بگذرم و به "اجماع امت" بپیوندم، در انصورت باید این کشاله‌ها را "کشاله یایی، کشاله ه یی، کشاله اوای" گفت. باید تذکر داد که در کشاله‌های "یایی" و "اوای"، هنوز هم دوستان ما به تفاهم نرسیده اند و راهای گونه‌گون را پیشنهاد نموده اند که این خود نمایانگر مشکلی است که در راه ما وجود دارد، یعنی این دو حالت نیز با مقداری تفاهم، هنوز چالش برانگیز است. صرف در "کشاله ه یی" گویا اتفاق نظر وجود دارد که بدبختانه بیشترین مشکل و حساسیت بنده نیز در همین مورد است و تا حال نتوانسته‌ام خود را قناعت بدهم که "خط" دری و "خط" شغنائی را باید "خهط" نوشت. و بالفرض اگر برای تلفظ و املا خوب؛ "خهط" را برگزیده باشیم، در انصورت نیز مشکلات میتواند بروز نماید؛ مثلاً همین املا میتواند باز هم بشکلهای ذیل نوشته شود: "خهط"، "خهط"، و "خهط"، که در چنین حالتی اگر از حرکات عربی کار نگیریم، باز هم مشکل ما باقی مینماید. پس چه بهتر اگر در همان لحظه نخست؛ "خَط" را تنها با اضافه نمودن یک "زبر" در بالای "خ" و با بی حرکت ساختن "ط" نوشته کنیم. البته در این جا باز هم توجه خواننده را به زیبایی واژه‌ها معطوف میدارم، که آیا در این دو کلمه مختلف الشکل، کدام یک خوینتر جلوه میکند و کدام یک آسانتر نوشته میشود، که آقای نوجو نیز بر این روند زیبا آفرینی خوشبین است و پندی هم در زمینه ارشاد داشته است، ولی بگفته خودش، عجاناً از "خهط" پشتیبانی مینماید. گذشته از همه اینها؛ از بسکه حرف مستقل "ه"، از طریق دوستان ما بخاطر به اصطلاح خوبی املائی شان همواره بکار رفته است، آگاهانه و غیرآگاهانه در هر جا بمورد و ببیورد آن را بکار میبرند، مثلاً در جانی و در نوشته‌ای دیدم که واژه "اچت" به شکل "اچمت"، که "هیچگاه" معنی میدهد، نوشته شده است، در حالی که در املائی اولی به آوردن "ه" هیچ نیازی نیست.

تصور می‌کنم که من از کشال بودن تلفظ در یک واژه دارم اینست که: این عملیه تلفظی معمولاً در واژه‌هایی که حرف آخر آن بدون حرکت تلفظ شود و یا مختوم به حرف ساکن باشد رخ میدهد، و احساس میکنم که این وضع ممکن در بسا زبانها بوقوع بپیوندد، منتها در زبان دری به مظاهر آن ملتفتم، مانند کلمات: "قدیم، رحیم، مبین، رستگار، پیگیر" و هزاران نمونه دیگر، که این طلسم در اخیر واژه‌ها رخ میدهد. این امر بخودی خود با عین شیوه، در زبان شغنائی نیز خیلی معمول بظهور میرسد.

در عین حال خیلی جالب است؛ زمانی که دوست ما ثابتی میکوشد تا خوینترین و واضحترین تلفظ و املائی یکی دو سه واژه را بشکل نمونه بیان کند و بدیگران، نحوه تلفظ آنان را بفهماند، ناگزیر میشود که از حرکات عربی که من بر آن خیلی تأکید دارم، کار بگیرد و از "یهو"ی خود بگذرد. یعنی از دید ایشان نیز، یگانه راهی که میتواند به تلفظ درست لغات شغنائی منتهی شود، همان استفاده از علامات و حرکات زبان عربی است. پس که چنین است، چرا در تمامی واژه‌های خود از این حرکات کار نگیریم، در حالی که از زمانه‌های دور، از آنها کار گرفته ایم. اما با وصف همه، باز میگویم که کاربرد "یهو"ی ما حتماً باید بکسی بنشیند. این واژه داخل گیمه؛ همان "ی، ه، و" است که پیشتر به آن پرداختیم، و اگر دوستان قبول کنند، از این بیعد برای توضیحات خویش روی "زبر، زبر، پیش"، مخفف آن "ززب" را بکار بگیریم و برای کوتاه سازی "ی، ه، و" - که گویا معادل زبر و زبر و پیش جا گرفته است - از علامه مخفف "یهو" استفاده نمایم، البته این یک نظر پیشنهادی است و اگر پذیرفتنی بود منت بردارم. و اینک، توجه خواننده را بمتالهای آقای ثابتی مینول میدارم: وی خوینترین املا را برای واژه‌های "غُلُّ" (کلان) و "یابُ" (اسب بار کش) و "تاق" (کلاه محلی)، با "ززب" می آورد. این بدان معنا است که ثابتی نیز معترف است به امر استعمال شدید "ززب".

در مقاله ثابتی، به کشف دیگری هم ملتفت شده‌ام؛ و آن بطور نمونه استعمال و بررسی املائی سه واژه دیگر زبان است، از جمله: "خهر"، "خبر" و "خیر" است که در آن باز هم به تفاوتی تلفظی این کلمات مشابه پرداخته شده است. واژه سومی که "خیر" (اقتاب) است، در مورد آن حرفی برای گفتن وجود ندارد، اما در دو تای اول، که بالترتیب یکی بمعنای "خواهرزاده / برادرزاده" است، و دومی را "کم بساز" معنی نموده است، تبصره بنده در این مورد اینست، که من هم شغنائی زبان هستم، مگر به بسیار مشکل، تفاوت تلفظ را در بین دو تای اول پیدا خواهم نمود، و یا ممکن اصلاً تفاوتی وجود نداشته باشد. مورد دوم، آوردن حرف "ه" در واژه "خهر" است. مقداری از دلایل خود را در مورد "یهو" در بالا تذکر داده‌ام، و این بحث بشکل طبیعی برای خواننده‌ها پذیرفتنی است که "ه" در کلمه‌هایی که کشال تلفظ میشود، مورد کاربرد قرار میگیرد و همواره بجای "زبر" بکار گرفته شده است. همانگونه که دوستان ما، "ی" را در مقابل "زبر" و "و" را در مقابل "پیش" قرار داده اند که من در بالا این "قاعده" را جهت تفهیم بیشتر؛ بنامهای "ززب" و "یهو" یاد نموده‌ام. به اساس قاعده "یهو"، واژه "خهر" را که ثابتی با "زبر" تلفظ میکند، از قاعده دوستان دیگر پا را بیرون گذاشته است. بر مبنای قاعده خود شان، این "خهر" باید "خهر" تلفظ شود که معنی "بخور" را میدهد. من از خواننده‌ها خیلی معذرت می‌خواهم بر اینکه؛ این توضیحات انقدر پیچیده است که مشکل است آن را به زبان قلم تشریح کرد، تا با زبان گوشتی خود آن را بیرون نکشیم و به گوشها نرسانیم، از توضیحات قلمی کمتر مفهومی افاده میشود.

توضیحاتی هم در باره "وچک نقل" پامیرزاد، از طریق ثابتی در مقاله مورد نظر ما صورت گرفته است، که من حرفهای زیادی در این مورد ندارم، منتها، اول باید گفت که این قصه یکی از قصه های کودکانه است که در شغنان برای خردسالان، خاصاً در آستانه بخواب رفتن نقل میشود. در شعبه زبانهای پامیری، وقتی که دوستان مصروف تألیف کتب درسی بودند، و در جستجوی آن بودند تا قصه ای را به زبان شغنانی بیابند و در یکی از کتابهای درسی بگنجانند؛ من این قصه را سراپا به پامیرزاد نقل کردم که ایشان تا آن وقت از این "سگ" آگاهی نداشتند، ولی خوب شد که امروز محل پژوهش دوستان قرار گرفت. حرف دوم اینکه؛ املائی "وچک نقل" را، و خاصاً املائی واژه "نقل" را، دوستان، "نقلی" نوشته و حتی در پایان حرف آخرش که "ی" باشد آن را " " نیز داده اند، یعنی به "ی" خالی هم قناعت نکرده اند، تا تلفظ را ثقیلتر به زیر تکیه دهند. از نظر بنده در "نقل" زبان شغنی به هیچگونه کسره سازی نیازی نیست. اگر ثابتی و پامیرزاد روی آن پافشاری دارند، فکر میکنم بخطا رفته اند. وقتی کلمه "نقل" را در شغنانی به زبان میآوریم، مجردی که زبان گوشتی به "ل" نزدیک میشود، دفعتاً نوک زبان ما به کام و دندانهای بالا بشدت میچسبد، همینکه تلفظ ادا شد، زبان ما باید در جای اصلی خود قرار بگیرد و از کام و دندانها جدا شود، در همین فاصله است که بین نوک زبان و دندانهای بالا خلا بوجود میآید، در چنین صورت احساس میشود که گویا ما به تلفظ زیری "ل" نیاز پیدا کرده ایم. در حالی که هیچگونه ضرورتی به "زیر" دادن "ل" پیدا نمیشود. دوستان باید این روند را خود تمرین نمایند تا دانسته شود که در اینجا کمبودی "ی"، "ی" (یا) کسره دار احساس میشود و یا خیر؟

من حرفهای دیگری را نیز از مقاله اخیر آقای ثابتی چیده بودم و مصصم بر آن بودم تا همه را بررسی نمایم، که همه اش درخور توجه بود و بسا هم دارای نکات ارزشمند، که با تأسف به آن نتوانستم بپردازم. زیرا همین نوشته نیز بخودی خود خیلی به درازا رفت و حوصله خواننده را هم حتماً در بروده، که ناچار به عذر خواهی از آن هستم. اگر در بدها، مجال کافیتز نصیب شد و توان باقی بود، به دیگر گپها نیز اشاره خواهد رفت.

واقعیت اینست که تا رسیدن به این آرزو که زبان مادری ما هرچه زودتر کتابی شود و آنهم کتابی میرا از اشکال و غلطیها، فاصله بسیار درازی در پیشرو است، توأم با عرقریزیهای فراوان. ما از تجربه زبانهای پارسی و پشتوی خود این را میدانیم. در زبان دری هنوز هماهنگی کامل در هر بخش آن بوجود نآمده است. علاوه از اختلافاتی که از لحاظ املائی و لهجوی میان ایرانیها، افغانستانیها، تاجکستانیها و حتی پاکستانیها و هندوستانیها در زبان دری وجود دارد، در داخل این کشورها نیز میان خود شان همفکری کامل برقرار نیست. با آنکه در ایران کار فراوانی در طول زمانه های اخیر انجام یافته، با آنهم هنوز تفاوتی عرض اندام میکند، ولی رویهمرفته خوب است. وضع زبان فارسی در افغانستان خیلی بدتر است؛ اینجا هنوز دانسته نیست که "بی، ای، نی، ؤ، ی" در کدام موارد املائی باید استعمال شود و همیشه یکی از این عناصر بجای دیگری بکار گرفته میشود و کسی را نیز از آن باکی نمیشد. حتی نقطه گذاری با یکعالم پریشانی صورت میگردد. اکنون با وصفی که بسیاری مشکلات تخنیکی را در امر زیبا نویسی و درست نویسی، کمپیوتر انجام میدهد، با آنهم، نقطه گذاری هنوز راه درست و همگون خود را در میان قلم بدستان ما نیافته است. همه اینها گپهای بسیار ابتدایی زبان دری، با آنهمه سابقه دراز موجودیتش تا حال بقوت خود پا برجا است. بناً در زبان شغنانی نباید توقعات بسیار بلند بالائی را در همین زودبها داشت، آنهم با تفاوت نظریات نوتولد ما، در زبان ما.

با این همه گفته ها، اینجا از دوستانی که بنابر تقاضای مسلک تحصیلی شان، که در رشته زبان و ادبیات آموزش دیده اند، میخواهم تا متوجه امر خطیری بشکل فنی و دوامدار آن شوند. ایشان مجبور اند تا تسلسل پژوهشهای خود را خاصاً در زبان مادری خود نیز دنبال نمایند؛ چه این افراد از لحاظ سن بزرگ هستند و یا کوچک، باید لحظه ای هم فرصت را از دست ندهند، زیرا زمان خیلی سرعت میگذرد. من طبعاً علاقمندم تا برخی از این دوستان را انگشت نما بسازم و نامهای شان را در اینجا بر زبان بیاورم، از جمله: آقایان دلبرشاه سرچشمه، نصرالدین شاه پیکار، خیر محمد حیدری، میرزا محمد عزیزاد، محمد عارف، نوروز علی ثابتی، اقبال حسام اثر، سید فرخ شاه هادی، حفیظ الله میهن دوست، و سایر دوستانی که برای دفعتاً از ذکر نام شان عاجز هستم، دسته زبانشناسی را بوجود آورده و در این راستا تحقیقات خود را در زبان شغنانی نیز دنبال نمایند. زیرا ایشان بالآخره به چه درد این جماعت و این سرزمین خواهند خورد؛ تحصیل همین، رشته تحصیلی همین، زبان مادری و بیچاره همین، زمان همین، فضای خوب همین، ذهنیت آماده همین، امکانات مهیای دولتی همین، و سایر "همین"های دیگر. در غیر آن رسالت تحصیلی و کاری بخوبی دنبال نشده و بانجام نرسیده است. در کنار همه اینان، آنگونه ای که دوستان دیگر (آقایان هر یک: مذهب شاه ظهوری، عبدالکریم نوجو، منور بیک روشن، گل محمد اسرار، خوش نظر پامیر زاد، نور علی دوست، قوت بیک نیرو، حسینی حسنیار شغنانی و دیگران)، همواره در راه رشد و انکشاف زبان مادری خویش خیلی تلاش بخرچ داده اند، و حتی اساسی برای این زبان نهاده اند، امیدوارم که اکنون باز هم دوستان گروه متذکره اولی خویش را تنها نخواهند گذاشت، و بحیث مشاورین مدیر، این دسته را بازو خواهند داد. و بعد، حرفهایم را پایان یافته میبینم، زمان در کام تان.

علی شاه صبار،

جاده وزیر اکبرخان، کابل،

سه شنبه، 12 ثور، 1391 خورشیدی / اول می، 2012 میلادی